

گذشت يك بانو !

با هم از شام بازی گفته . برای اینکه راه طولانی دمشق بدینجا باسرگرمی طی کنند از هر دری سخن می گفتند . در میان مسافران یکی از همه دانشمندتر بود و پوسته باهايات شیرین همسفران را موعظت می فرمود :

این دانشمند همان عبدالله بن عباس (ص) بود که رسول الله (ص) در باره او بدین نحو «خدا با علم قرآن بدو پیاموز» دعا کرده بود . یکی دیگر از مسافران تمیم بن عدی بود ، که او نیز بنا کرد خوب همه سوپ بست . و همواره پیرسدهای به او منتقلی عبدالله را بر سر حرف می آورد . روزی تمیم از محضر استاد پرید . قبل از روزه وقت کامل می بود ، عبدالله فرمود : وقتی که از بدای به نیکی کند ، یعنی بدون سابقه بکس کمک نماید ، در عین نیازمندی شیوه خود و بخشش را از دست ندهد و از لذت های مردم چشم پوشد ، و نیکی ها را دیگران را عرض دهد . و از آنچه بد باید عذر خواهی کند بپرهیزد . چنین روی مثل کامل دارد .

سیم می گوید : سخنان او را حفظ کرده و در دل جای داده . پس از چند روز در منزل فرود آمدیم ، اتفاقاً قبل از ما ز یادین ایبه باعه ز یادی در آنجا وارد شده آینه بود غذائی وجود داشته یکجا خریده بودند ، لذا وقتش ما وارد شدیم ضامی برای خریداری پیدا نمود . عبدالله شکوه علوم انسانی و مطالعات علمی را شرح فرمود : در این حجره بگردشاید چوایی را پیدا کنی و ضامن از آن بست آری ، و کبیل با چند نفر برای تحویل آذوقه در آنحوالی پراکنده شدند ، هر چه یافتند ، کمتر یافتند ، و کبیل نزدیک بود با بوس بر گردد که ، چشمه بورتی برآمده است ، بدو گفته شد غلظت برای فروش هاری .

- نه ، ندارم فقط مقدار کمی غذا دارم که فرزندانم بدان نیاز است محتاجند .
- فرزندانم کجا هستند ؟
- بصحرارفته و در این ساعت برمی گردند .
- برای آنها چه طعامی تهیه کرده ای ؟

به شهادت خیر بان کرده ام و آن در تنور است !

- ممکن است لعنت ناها را بجای بخش !

- تمام مکان ندارد که سف تا باها را بشما بدیم ولی همه را می بخشم .

- چطور حاضر نیستی تا باها را تقسیم نموده سفش را باها بدی و بقیه را برای فرزندان

نگه داری ولی همه را بکجا می بخشی با آنکه بقول خودت بدان احتیاج دارید ؟

- چون عطا می شده کاره تک است ، و من کاری که موجب عیب و نقص شود نمیکنم ، ولی

تمام موجودی را تو تو کم و نا چیز باشد یکجا بذل کردن خوب و پسندیده است ، پیرزن این را گفت و

بانی را که برای خود و فرزندانش تهیه کرده بود تا نهاده بدون اینکه انتظار پاداش داشته باشد

با پیرمیشما کشید و از کجا می آید ؟ آنها نیز زنان را از فرط احتیاج گرفته نزد عبدالله بازگشته

و استخوان پیرزن را نقل نمودند ، عبدالله از سخاوت پیرزن تعجب کرده ، فرمود : او را نزد من

بیاورید ، بدان جز او من گفته گفتمند : بزرگ کاروان مادوست دارد با تو ملاقات کند .

- بزرگ کاروان شما کیست ؟

- عبدالله بن عباس

- کدام عبدالله ؟

- پسر حموی ، پنهان پسر (ص)

- به به ! هر شریف و بزرگواری است و عمو زادگی رسول خدا (ص) نیز از افتخارات

بزرگه اوست .

- ولی او با من چه کار دارد ؟

- دوست دارد پاداش نیکی ترا بدهد .

خدا اگر نیکی هم در باره او کرده بودم پاداش نمی پذیرفتم چه رسد باینکه

کاری نکردم فقط وظیفه ام را انجام داده ام که هر انسانی میبایست انجام دهد

آری وظیفه هر انسانی است که در وقت گرفتاری مردم بکمک آنان بشتابد و به

انذاره تو انائی از هم نوعان خود دستگیری کند .

نشانید که نمانت نیند آدمی

و گو حضرت دیگران بیغی

- گفتند دوست دارد در ملاقات نموده سخنان ترا بشنود .

- بسیار خوب منم میبایم که یکی از بستگان رسول الله (ص) را که منم از اعضاء خانواده

اوست ملاقات کنم پیرزن بخدمت عبدالله شتافت ، عبدالله باو خوش آمدگفت و پرسید از کدام

قبیله ای ؟

- از بنی کلب

- حالت چهلوراست ؟

- خوشبختیهای روزگار را دیده و چشیده‌ام ، دوران جوانی را پشت سر گذارده ، و اکنون با قناعت میگذرانم ، و خوبشادانان را که میدارم ، و با نظار چشم پروردگار بر میبیرم .
- وقتی که فانیها را برای مافراستادی برای فرزندانت چه تهیه کردی ؟
- سخن شاعر را ، در اینجا بر وزن شعری خواند که مضمونش این است : گرسنه سر بردم تا بزرگواران بنفادست یابند ، آری گرسنه‌ها ندیم تا کریمان گرسنه نمانند .
عبدالله از گفته او متعجب کرده به بعضی غلامانش فرموده که بروید اگر پسرهای این وزن بخیمه باز گشته‌اند آنها را نزد من آورید .

پیرزن غلام گفت بروی زردت خیمه ، فرزندان من سه نفرند یکی از آنها گاه راه رفتن بروی زمین نگاه میکند ، باوقار راه رود ، بر است و حجب متعادل نبوده ، با کمال فصاحت سخن میگوید ، فرزندی دیگرم تیر بین و دور آتش است ، اگر وعده داد انجام میدهد ، اگر مورد ستم قرار گیرد دمار از روزگار طالم بر میآورد ، اما فرزند سوم گویش عمل آتشی است سوزان ، کسی را تاب در افتادن با او نیست ، اگر ایشانرا با این صفات دیدی و شناختی از قول من بآنها بگو ، تشبیه تا نزد من آید ، غلام رفت طولی نکشید با هر سه آمدند ، عبدالله با آنها خوش آمد گفت و فرمود : من دنبال شما فرستادم چرا آنکه هر شمار اصلاح کنم و برند کیتان سر و سامانی بخشم .
- گفتند : اگر میخواهی بدین خواهش و پاداش احسان کنی بسم الله اجماعه خواهشی کرده ایم و نه کاری هستی که امید است نیکی تو شود قبول پروردگار قرار گیرد عبدالله دستور داد هفت هزار درم و ده شتر با آنها بدهند ، پیرزن فرزندان فرمود هر يك از شما باید شمری در مدح پسر عمومی رسول خدا (ص) بسرائید فرزندان بزرگتر گفت : شدت عابون حسن المقال - و صدق الثمال و طیب الخبر - دومی سرود : غیر غت الیذل قبل السؤال - بر فعال کریم عظیم الخطر - سوم گفت و حق لمن كان اذیله - ان یستر قراب البشر - سپس مادر فرمود : فعمرك انك من اجد و وقتما عشت شر التدر - که مضمون اشعار بر طیب چنین است :

گواهی میدهم که مردی خوش گفتاری که قول و فعلت یکسان است بدون سؤال من بخشش و بخشش بدون خواهش کار مردان بزرگوار و باعتراف است - سراوار است هر که رفتارش با مردم چنین باشد آرد مردان را شده احسان خود سازد - خدا تو عمر دهد و نازده ایاز حوائج بدستورت بدارد .

تا دور فرزندان با عبدالله و داع کرده رفتند عبدالله بهمرهان میفرمود ، بالاخره پیرزن نخست بما نیکی کرد و ما هر چه نسبت با او احسان میکردیم او بیفتادیم از ما جاوید راست ، تشبیهی - گوید : در اینجا من یاد سخنان عبدالله افتادم که میفرمود : وقتی عقل مرد کامل میشود که ابتدای به نیکی کند و در عین نیازمندی شیوه جود و بخشش را از دست ندهد و ...